**باسمه تعالی**

[نظر استاد در جمع بین روایات معارض در بحث محقّق غروب شمس 1](#_Toc475279141)

[بررسی روایات کفایت استتار قرص 2](#_Toc475279142)

[1-مرسله علی بن حکم 2](#_Toc475279143)

[ذکر حدیث به صورت مسند در أمالی صدوق 2](#_Toc475279144)

[صراحت روایت در کفایت استتار قرص 2](#_Toc475279145)

[حمل روایت بر تقیّه 2](#_Toc475279146)

[مناقشه: عدم وجود قرینه برای حمل برتقیّه 2](#_Toc475279147)

[2-صحیحه اسماعیل بن فضل هاشمی 3](#_Toc475279148)

[عدم صراحت این روایت در کفایت استتار قرص 3](#_Toc475279149)

[بررسی روایات لزوم زوال حمره مشرقیه 3](#_Toc475279150)

[1-مرسله ابن أبی عمیر 4](#_Toc475279151)

[2-روایت برید بن معاویه 4](#_Toc475279152)

[3-صحیحه عبدالله بن وضّاح 5](#_Toc475279153)

[اضطراب متن صحیحه 5](#_Toc475279154)

[مناقشه 5](#_Toc475279155)

[***رجوع به ظواهر بعد از تعارض نصین و تساقط*** 6](#_Toc475279156)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/اوقات فرائض /محقِّق غروب شمس/جمع استاد در حل تعارض بین روایات

**خلاصه مباحث گذشته:**

## نظر استاد در جمع بین روایات معارض در بحث محقّق غروب شمس

بحث راجع به نظر مختار در رابطه با تعارض بین دو طائفه از روایات بود. طائفه اولی بر کفایت استتار قرص دلالت داشت و طائفه ثانیه بر لزوم زوال حمره مشرقیه دلالت داشت.

ما در جلسه قبل عرض کردیم که روایات صریحه در طائفه اولی ضعیف السند است و روایات صحیح از طائفه اولی قابل حمل بر یک مرحله از استتار خورشید است یعنی مراد از غیبوبت شمس، غیبوبت شمس با توابع آن که ضوء آن است، می باشد.

## بررسی روایات کفایت استتار قرص

## 1-مرسله علی بن حکم

### ذکر حدیث به صورت مسند در أمالی صدوق

مراجعه کردیم و دیدیم روایت علی بن حکم که از آن تعبیر به مرسله کردیم در کتاب أمالی صدوق مسنداً از داوود بن فرقد نقل شده است: وَ مِنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ عَنِ‌ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع مَتَى يَدْخُلُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ فَقَالَ إِذَا غَابَ كُرْسِيُّهَا- قَالَ وَ مَا كُرْسِيُّهَا قَالَ قُرْصُهَا- قُلْتُ مَتَى يَغِيبُ قُرْصُهَا قَالَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ فَلَمْ تَرَهُ***[[1]](#footnote-1)***

پدر داوود بن فرقد گمنام است ولی مهم نیست زیرا خود داوود در مجلس حاضر بوده است و شنیده است و شهادت می دهد.

### صراحت روایت در کفایت استتار قرص

لذا یک روایت صحیحه در طائفه اولی وجود دارد که صریح در این است که وقت نماز مغرب استتار قرص است و قابل حمل بر زوال حمره مشرقیه نیست.

### حمل روایت بر تقیّه

**لکن برخی از بزرگان فرموده اند که:** در این روایت علائم تقیّه وجود دارد و معلوم می شود که سائل اصرار داشت از امام جواب بگیرد و امام علیه السلام نمی خواست جواب بدهد ولی با اصرار زیاد جواب می دهد لذا دیگر أصالۀ الجدّ در آن جاری نیست.

#### مناقشه: عدم وجود قرینه برای حمل برتقیّه

**ولی به نظر ما این اشکال وارد نیست:** سائل اصراری نداشت و سؤال می کند که وقت نماز مغرب چه زمانی است. حضرت می فرماید زمانی که کرسیّ خورشید غائب شود. سؤال می کند که چه زمانی کرسیّ خورشید غائب می شود حضرت جواب می دهد که زمانی که قرص خورشید غائب شود. و در ذهن راوی شبهه بوده است که مراد از غیبوبت خورشید غیبوبت جرم آن است یا باید نور اطراف آن هم غائب شود لذا سؤال می کند و حضرت جواب می دهد که اذا نظرت إلیه فلم تره. و علائم تقیّه در روایت وجود ندارد. لذا این روایت فی حدّ ذاته بر کفایت استتار قرص دلات می کند و صریح است و قابل توجیه نیست.

## 2-صحیحه اسماعیل بن فضل هاشمی

وَ عَنْهُ عَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ أَبَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يُصَلِّي الْمَغْرِبَ- حِينَ تَغِيبُ الشَّمْسُ حَيْثُ يَغِيبُ حَاجِبُهَا.***[[2]](#footnote-2)***

### عدم صراحت این روایت در کفایت استتار قرص

**آقای خویی فرمودند:** این روایت صریح در کفایت استتار قرص است. ولی به نظر ما روایت نصّ نیست و همان طور که در وافی دارد که: «لعل المراد بحاجبها ضوؤها الذي في نواحيها فإن حجاب الشمس يقال لضوئها و حاجبها لنواحيها و في بعض النسخ حين يغيب حاجبها‌[[3]](#footnote-3)» شاید مراد از حاجب، ضوء خورشید باشد که بعد از غروب بالای خورشید پدیدار می شود و با زوال حمره مشرقیه از بین می رود. و این نور زردی، که بالای خورشید است غیر از حمره مغربیه است که حالت سرخی دارد.

در لسان العرب می گوید: حاجب الشمس ناحیۀٌ منها و أظهری هم حاجب را به طرف الشمس معنا کرده است: طبق تفسیر لسان العرب و أظهری حاجب به معنای بخشی از محیط خود خورشید است که مانند کمانه و ابرو است. و لکن احتمال دارد کلام وافی درست باشد که مراد از حاجب شمس ضوء شمس باشد که بعد از غروب دور خورشید تشکیل می شود. و همین که احتمال آمد و صریح نشد قابل توجیه خواهد بود.

## بررسی روایات لزوم زوال حمره مشرقیه

نتیجه این که اگر طائفه ثانیه قابل توجیه باشد که حمل بر علامیّت کنیم حق با نظر مشهور می شود:

و به نظر ما در بین طائفه ثانیه روایتی که قابل حمل بر علامیّت نیست صحیحه عبدالله بن وضّاح است و بقیّه روایات قابل حمل بر علامیّت است:

### 1-مرسله ابن أبی عمیر

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَ وُجُوبِ الْإِفْطَارِ (مِنَ الصِّيَامِ) أَنْ تَقُومَ بِحِذَاءِ الْقِبْلَةِ- وَ تَتَفَقَّدَ‌ الْحُمْرَةَ الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ- فَإِذَا جَازَتْ قِمَّةَ الرَّأْسِ إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ- فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَ سَقَطَ الْقُرْصُ.***[[4]](#footnote-4)***

که روایت صحیحه داوود بن فرقد که صریح در کفایت استتار قرص است می تواند قرینه شود بر این که این مرسله علامیّت را بیان می کند زیرا در برخی مناطق خورشید پشت کوه قرار می گرفت و انتهای افق تیره بود یا أبر بود و أفراد به اشتباه می افتادند لذا حضرت فرمود اگر حمره مشرقیه از بین رفت مسلّم استتار قرص شده است.

### 2-روایت برید بن معاویه

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ- فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا***[[5]](#footnote-5)***

که ممکن است حمل بر أماریّت شود یعنی معیار هر چند غروب شمس است ولی چون انسان شک می کند و معلولاً هوا یا ابری است یا این که کوه مانع دید است لذا می گوید اگر حمره مشرقیه از بین برود قطعاً استتار قرص صورت گرفته است و یقین به استتار پیدا می کنید. نه این که لازم است انتظار بکشید تا حمره مشرقیه از بین برود.

**یا روایت ابن أشیم که می گفت**: وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَشْيَمَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع ***قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَقْتُ الْمَغْرِبِ إِذَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنَ الْمَشْرِقِ- وَ تَدْرِي كَيْفَ ذَلِكَ قُلْتُ لَا- قَالَ لِأَنَّ الْمَشْرِقَ مُطِلٌّ عَلَى الْمَغْرِبِ هَكَذَا- وَ رَفَعَ يَمِينَهُ فَوْقَ يَسَارِهِ- فَإِذَا غَابَتْ هَاهُنَا ذَهَبَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَاهُنَا***.[[6]](#footnote-6)

می تواند حمل بر أماریّت شود که أماره غروب شمس زوال حمره مشرقیه است. و زوال حمره مشرقیه از نتائج غروب شمس است و قرینه قطعیه بر غروب شمس است. روایت ظهور در أماریّت ندارد ولی قابل حمل بر أماریّت است.

### 3-صحیحه عبدالله بن وضّاح

از طرفی صحیحه داوود بن فرقد را داریم و از طرفی صحیحه عبدالله بن وضّاح را داریم که هر دو صریح است و قابل توجیه نیست.

**اگر صحیحه عبدالله بن وضّاح مجمل شود یا ظهور داشته باشد مشکلی نداریم و ما هم قائل به کفایت استتار قرص می شویم:**

#### اضطراب متن صحیحه

آقای سیستانی فرمود صحیحه عبدالله بن وضّاح مجمل است زیرا سؤال راوی مضطرب است زیرا از طرفی می گوید: تستر عنّا الشمس که با این می سازد که می خواهد ببینید استتار قرص سبب نماز مغرب است یا زوال حمره لازم است. و از طرفی می گوید یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعا: لیل به معنای ظلمت است و وقتی می گوید هوا تاریک شد و تاریکی بیشتر شد یعنی حمره مشرقیه هم از بین رفته است. پس سؤال باید از ذهاب حمره مغربیه باشد که قول خطّابیه است.

**اگر این فرمایش را قبول کنیم**: حتّی اگر خبر ثقه را حجّت بدانیم و نگوییم خبر موثوق الصدور حجّت است باز با مجمل شدن سؤال سائل، جواب امام علیه السلام هم مجمل می شود و قابل استدلال نیست. و نیازی به این نیست که بگوییم ما خبر موثوق الصدور را حجّت می دانیم و وثوق به صدور این روایت پیدا نمی کنیم.

##### مناقشه

**ولی انصاف این است که این اشکال آقای سیستانی وارد نیست:** اگر می خواست از این سؤال کند که صبر کند و نماز مغرب را بعد از ذهاب حمره مغربیه بخواند نیازی به این تفصیل نبود و می گفت «هل أصلی عند دخول اللیل أو انتظر حتی یسقط الشفق» و دیگر ابهام نداشت که بخواهد از این کلمات مکرّر استفاده کند: «یتواری القرص، یقبل اللیل، یزید اللیل ارتفاعاً، تستر عنّا الشمس، یؤذّن عندنا المؤذّنون. نه فقط یک مؤذّن بلکه مؤذّن ها». و مفاد این تعابیر این است که غروب آفتاب محقّق شده است. یقبل اللیل یعنی از نظر عرفی شب آمد. و سؤال از حمره مغربیه أصلاً عرفی نیست و نیازی به این همه تعبیر ندارد.

کما این که فرمایش آقای خویی هم که شبهه مصداقیه استتار قرص گرفته اند به این خاطر که شاید خورشید پشت کوهی که در طرف مغرب است پنهان شده باشد و امام هم تعبیر به الحائطه لدینک کرد که شاهد شبهه مصداقیه بودن است. این هم عرفی نیست زیرا:

اگر بنا بود کوه در مغرب باشد و احتمال می داد خورشید پشت کوه باشد عرفی نیست که بگوید خورشید پنهان می شود (یتواری القرص) بدون این که فرض کند کوهی در مغرب وجود داشته است. اگر عمود کلام این است که خورشید پشت کوه پنهان شده باشد این را بیان می کرد. نه این که به صورت مطلق تمام جملات را بیان کند و تنها در جمله ای جدا بگوید و ترتفع فوق الجبل حمره و در این جمله هم نمی گوید ترتفع فوق الجبل حمره فی جانب المغرب.

ظهور آن قدر قوی است که جمع عرفی یا معلوم العدم است و یا احراز نمی شود و باید احراز کنیم که عرف بین این دو خطاب جمع می کند. و به قول مرحوم خویی اگر در یک مجلس این دو را به عرف بدهند آن دو را با هم جمع کند و تنافی نبیند.

أما این که أمر است و حمل بر استحباب کنیم با لسان احتیاط نمی سازد. احوطهم لدین الله یعنی أحفظهم لدین الله. احتیاط به معنای حفظ کردن دین است.

***رجوع به ظواهر بعد از تعارض نصین و تساقط***

و وقتی جمع عرفی ممکن نشد نوبت به مرجّحات باب تعارض می رسد. اگر مرجّح نداشته باشیم و تساقط کنند: ادّعا می شود که تعارض نصّین منشأ سقوط نصّین می شود و باید به خطاباتی که ظهور دارد رجوع کنیم:

**توضیح این که:** اگر خطابی گفت اکرم العالم و خطاب دیگر گفت یجب اکرام العالم و خطاب دیگر هم گفت لایجب اکرام العالم؛ در این فرض برخی از معاصرین و از جمله آقای صدر ره فرموده اند که اکرم العالم با یجب اکرام العالم که معارضه ندارد زیرا متوافقین اند. و تنها با لایجب اکرام العام معارضه دارد که خود لایجب با یجب معارض دارد. حجّیت ظهور منوط به عدم ورود نصّ معتبر بر خلاف است. و اگر نصّ معتبر بر خلاف بیاید بر حجّیت ظهور وارد است و با هم تعارض ندارد لذا بین اکرم العالم که دلیل مورود است و بین لایجب اکرام العالم که دلیل وارد است معارضه نیست و معارضه بین یجب و لایجب است و این دو با هم تعارض می کنند.

و این که یجب را کنار زدیم و بعد از تساقط از اکرم العالم استفاده وجوب کردیم مشکلی ندارد و مقتضای صناعت همین است چون طرف معارضه نبود. مثل عام فوقانی یجب اکرام العالم که با لاتکرم العالم الفاسق طرف معارضه نیست و لاتکرم با یجب اکرام العالم الفاسق تعارض می کنند و با تساقط به عام فوقانی رجوع می کنیم.

این بحث به عنوان یک بحث کبروی جایش در این جا نیست. ولی ما این کبری را بعید نمی دانیم ولی استدلال عرفی می کنیم و استدلال عقلی نمی کنیم و صحیح هم نیست زیرا ممکن است حجّیت اکرم العالم عند العقلاء مشروط به عدم نص معتبر فی حدّ ذاته باشد. و «لایجب اکرام العالم» نص معتبر فی حدّ ذاته است هر چند بالفعل مبتلا به معارض شده است. لذا باید ارتکاز عقلاء را نگاه کنیم و ببینیم آیا عقلاء که به عام فوقانی رجوع می کنند در تعارض نصین هم ظاهر را مرجع قرار می دهند. و این بحث، بحث مشکلی است و ما این بحث را محضر آقای زنجانی مطرح کردیم و ایشان فرمودند که این مطلب عرفی نیست.

تطبیق کبری بر مقام این است که: صحیحه عبدالله بن وضّاح نصّ در لزوم زوال حمره مشرقیه است و صحیحه داود بن فرقد نص در کفایت استتار قرص است. و این دو نص با هم تعارض می کنند و تساقط می کنند و بعد به خطابات دیگر که ظاهر است رجوع می کنیم و خطابات ظاهر از دو طائفه جمع عرفی دارد و روایات زوال حمره مشرقیه مفسِّر روایات غروب شمس است.

اگر این کبری را مثل آقای زنجانی قبول نکردیم یا بعد از تعارض نصین گفتیم جمع عرفی بین خطابات متعیّن نیست نوبت به أصل عملی می رسد. آیا أصل عملی در این جا احتیاط است یا برائت است؟

ولی به نظر ما صحیحه عبدالله بن وضاح مرجّحیت مخالفت با عامه دارد و أدله مرجّحیت مخالفت با عامه را معتبر می دانیم لذا قائل به لزوم زوال حمره مشرقیه می شویم.

1. بحار الأنوار، ج‌80، ص: 56‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 182‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. الوافي، ج‌7، ص: 258‌ [↑](#footnote-ref-3)
4. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 173‌ [↑](#footnote-ref-4)
5. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 172‌ [↑](#footnote-ref-5)
6. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 173‌ [↑](#footnote-ref-6)